

ما فیوکراسی و انتخابات استصوابی

انتخابات در هر جامعه یکی از امور برنامه‌ریزی شده و مهمی است ✖ که توسط آن یک ملت می‌تواند نمایندگان اجرایی و قانونگذاری خود را برگزیده و برای مدتی معین به آنها حق تصمیم‌گیری و اداره جامعه را واگذار کند. این انتخابات اگر بر مبنای رعایت اصول دموکراسی و آزادیهای فردی و اجتماعی و شهروندی ملت برگزار گردد طبیعتاً نمایندگان انتخاب شده از مشروعیت ملی و بین‌المللی برخوردار خواهند بود.

اما اگر اصول ابتدائی آزادی مانند آزادی جمعیتها و انجمنها و احزاب و سندیکاها و مطبوعات و آزادی بیان و... (به طور کلی تمام آزادیهای که به مشروح در منشور جهانی حقوق بشر و میثاقهای وابسته به آن تدوین شده و مورد قبول کشورهای جهان از جمله ایران قرار گرفته است) رعایت نشوند اصل نمایندگی یعنی سپردن حق تصمیم‌گیری به شخص نماینده مغشوش است و از هیچگونه صلاحیتی برخوردار نمی‌باشد و در چنین شرائطی انتخابات بی‌اعتبار است.

در همه انتخاباتی که بعد از انقلاب 57 در ایران سازماندهی شده است، اصول و شرائط ابتدائی لازم برای انتخابات آزاد رعایت نشده است و اگر مردم افرادی را با آراء خود انتخاب کرده‌اند (فقط در دوره اول انتخابات بعد از 1357) و اگر این افراد بر اساس تمایلات و خواسته‌های قدرت مذهبی (که خود را تحت اصل استصوابی مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی رسمیت قانونی داد) عمل نکردند یا بطور فیزیکی حذف شدند و یا صاحبان قدرت مذهبی شرائط را چنان بوجود آوردند که این افراد قادر به عرض اندام و بیان سیاسی نگردیدند و از صحنه بدر شدند.

اما در رابطه با انتخابات در پیش برای انتخاب رئیس‌جمهور که در ماه خرداد 1388 در ایران برنامه‌ریزی شده است ایرادات بنیادی متعددی وجود دارد که مشروعیت ملی و جهانی آنرا بطور کلی نفی میکند. در این زمینه‌ها مقالات زیادی توسط اپوزیسیون و حتی توسط افرادی که به نحوی در داخل رژیم قرار دارند نوشته شده است. نگارنده این مقاله در نوشته‌ها و سخنرانیهای خود بطور مفصل و در

فرصت‌های گوناگون به آنها پرداخته است. اما در این نوشته بی‌آنکه به بقیه تناقضات جمهوری اسلامی و حاکمیت ولایت فقیه کم بهاء داده شود به دو مورد زیر توجه شده است.

1 - نبود آزادی فردی برای انتخاب کردن و انتخاب شدن. بطوریکه ملاحظه می‌شود در میان کاندیداهای مدعی ریاست جمهوری حتی يك فرد از نحله اپوزیسیون غیرخودی رژیم وجود ندارد. به عبارت دیگر هر کاندیدی که مورد تأیید ولایت فقیه قرار نگرفته باشد مردود است. اصل استصوابی مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی بطور بنیادی در تناقض و ضدیت با اصل آزادی بوده و با موازین يك جامعه متمدن و دموکرات ممانعت دارد. برای اینکه ماهیت این انتخابات بهتر بیان شود باید آنرا انتخابات استصوابی نامید و نه انتخابات. چنین نام‌گذاری‌ای شایسته چنان انکشافی در امر انتخابات است که از ویژگی‌های جمهوری اسلامی می‌باشد. همه کسانی که به قبول این اصل تن در دهند در واقع خود را تسلیم شرائطی می‌کنند که بدور از شرافت انسانی بوده و مقام پرارزش آزادی فرد در جامعه شهروندی را تنزل می‌دهند.

2 - کسانی که امروز بر ایران حکومت می‌کنند مفاهیم و اصول حاکمیت ملی و دولت مسئول به معنای شناخته شده در نرم‌های بین‌المللی را زیر پا گذارده‌اند. حاکمیت جمهوری اسلامی چیزی غیر از روابط هرمی داد و ستد قدرت و ثروت بین گروه‌های مافیائی علیه منافع و مصالح ملت ایران نیست که همواره می‌کوشد برای حفظ منافع خود مهره‌هایش را برای نگهداری قدرت در درون خود جابه‌جا کند. هر نوع تشکل افقی و مستقل از این قدرت هرمی که لازمه ایجاد و رشد روابط دموکراتیک در يك جامعه پیشرفته می‌باشد محکوم به نابودی و نیستی است. نهاد ولایت فقیه نقطه فوقانی حکومت‌گری مافیائی یا «مافیوکراسی» حاکم بر ایران می‌باشد. اصل انتخابات خلاف روابط سازمان‌های مافیائی بوده آنچه که تحت عنوان انتخابات روی پرده ظاهر می‌شود تلاشی بیش برای کسب مشروعیت و عوام‌فریبی نیست. تلاشی هست تا به اذهان عمومی جهان تبلیغ شود که در جمهوری اسلامی هم انتخاباتی وجود دارد.

تغییرات در ایران نیاز به شجاعت افرادی دارد که برای خود مسئولیتی نسبت به مردم و میهن قائلند و حاضراند به ضرس قاطع در مقابل ولایت فقیه قد راست کنند. برخلاف برخی، تحریم يك انفعال سیاسی نیست، در ادبیات و اقدامات سیاسی نوعی اعتراض بنیادی به کلیت حاکمیت است که مورد قبول تحریم کننده نمی‌باشد. تحریم حق مسلم هر شهروندی است که نماینده مورد نظر خود را در مجموعه

کاندیدهای حاضر پیدا نمی‌کند. در هر نظامی اگر حاکمیت بخواهد از تحریم خودداری شود درست اینست که شرائط لازم برای يك انتخابات آزاد و عادلانه را رعایت کند و اجازه بدهد هر فردی بدون هیچگونه محدودیتی خود را به نمایندگی اعلام کند. تحریم حق اعتراض است نسبت به حقوق ضایع شده فرد انسانی در جامعه مدنی توسط حاکمیت. همانقدر که رأی دادن در يك انتخابات ارزش دارد و جزء وظائف يك فرد در جامعه محسوب می‌شود، همانقدر نیز رأی ندادن مهم و باارزش بوده و عکسالعمل طبیعی يك ناراضی غیرقابل ترمیم می‌باشد. بی‌توجهی به تحریم می‌تواند شهروندان معترض را به شورش وادارد و اگر در جامعه‌ای به حق تحریم کننده توجه نشود، تحریم عاقبت به شورش و قیام تبدیل خواهد شد و این حقی است قابل احترام و يك انسان با شخصیت و بامنزلت باید اگر لازم شد بدان مبادرت ورزد. در شرائط حاضر باید با صراحت و روشنی این انتخابات استصوابی ریاست جمهوری حاکمیت ولایت فقیه را تحریم کرد.

اپوزسیون، فرضیه رفورم و عقل کور چالش انتخابات بخشی از يك مبارزه سیاسی است. موضعگیری روشن به مبارزه علیه دشمن شفافیت داده و آن مبارزه را هدفمند می‌سازد، ارزش مبارزه و مقاومت را افزایش می‌دهد، تعهد هواداران و هم‌زمان و همراهان را نسبت به حقانیت آرمانهایشان بالا می‌برد و قدرت عملیاتی يك سازمان سیاسی را برای رسیدن به اهداف خود مستحکم کرده و در عین حال دشمن را ضربه پذیرتر می‌کند.

اپوزسیون و اپوزانها باید بدانند واقعاً چه می‌خواهند و به دنبال چه چیزی هستند. مطالبه آزادی، گفتگو از عدالت اجتماعی، ادعای مبارزه برای دموکراسی و استقلال و نظم و نشر آن در برنامه‌های سیاسی سازمانها موقعی ارزش دارد که مبارزه‌ای که برای این اصول می‌شود هدفمند بوده و ویزیون استراتژیک عینی و روشنی داشته باشد. چگونه میتوان آزادیخواه و مدافع حاکمیت ملت بود و در مقابل قانون اساسی جمهوری اسلامی که سرپا ضد حقوق انسانی و ضد دموکراسی و ضد آزادی است محکم نه‌ایستاد و کوتاه نی‌آمد. کسانی که به آزادی احترام می‌گذارند و برای آن مبارزه می‌کنند باید بدانند که ذره‌ای عقب‌نشینی در مقابل ضد آزادی یعنی حاکمیت ولایت فقیه خلاف اصول آزادی‌خواهی است. اپوزیسیون اگر هنوز نمی‌تواند خود را متشکل کند آیا بهتر نیست بجای تأیید این یا آن عامل ولایت فقیه نسبت به انبوه تناقضات موجود در حاکمیت جمهوری اسلامی روشنگری کند؟

انتخابات باید موقعیتی گردد که اپوزیسیون واقعی به وجود آید و

رهبري خود را بسازد، برنامه خود را ارائه دهد. انتخابات بايد فرصتي گردد که انجمن‌ها، جمعيت‌ها، سندیکاها و احزاب مردمی و مستقل و غيروابسته فعال‌تر گشته و رشد پيدا نمايند. انتخابات بايد موقعيتي گردد تا اپوزيسيون بدور يك پلاتفرم خود را متشكل سازد و به نبردي واقعي عليه جمهوري اسلامي پردازد و از هدر دادن نيروهاي خود در اقدامات انحرافي خودداري نمايد.

هر بخشي از اپوزيسيون چه در داخل و چه در خارج از کشور تا بطور مشخص تکليف خود را با انتخابات در پيش که از همان صحنه‌سازي‌هاي گذشته برخوردار است مشخص نکند، لياقت گذاردن عنوان اپوزيسيون را بر خود ندارد و در واقع اين مفهوم را متغابن ميکند. شايد از داخل رژيم جمهوري اسلامي فردي پيدا شود که بخواهد در رژيم رفورم کند و آنرا در جهت آزاديهاي انساني تغيير دهد. بايد واقعيت اين آرزو در عمل اثبات شود چرا که در مديريت به ويژه در سياست غالباً بين خواستن و توانستن فاصله درازي وجود دارد، بويژه اگر قرار باشد در کوير در جستجوي چشمه آبي گوارا بود.

به زعم نويسنده اين سطور، اپوزيسيون راستين ولايت فقيه که مدعي برنامه اجتماعي ديگري است و خواستار برکناري ولايت فقيه و حکومت اسلامي و جدائي دين و مذهب از اداره مملکت مي‌باشد نبايد وارد اين فعل و انفعالات و جابجائي افراد در جمهوري اسلامي بشود. امروز در داخل و خارج کشور، بخشي از اپوزيسيون فرضيه رفورم از داخل را باور کرده است؛ اين بخش اعتقاد دارد که تغييرات افراد در مديريت جامعه اسلامي مي‌تواند موقعيتي باشد تا فردي سر کار بيايد که نسبت به بقيه مهره‌ها کمتر قشري باشد و تمايلاتي به تغييرات شرائط فشار کنوني داشته باشد و مدير بهتري بوده و آزاديهاي را در جامعه قائل گردد پس به اين فرد که امکان فراهم آوردن شرائط مناسب‌تري در جامعه را دارد بايد ياري کرد تا به قدرت برسد. اين خوش‌بيني تا آنجا پيش مي‌رود که مي‌گويد چه بسا وقتي اين مهره به قدرت رسيد از رهبري ولايت فقيه امتيازاتي اخذ کند يا حتي با او درگير شود و او را خلع يد کند.

با قبول اين اصل که در انبوه پراکنده مخالفين بينش‌هاي متفاوتي وجود دارد و افراد براساس شناخت و تجربيات و ادراکات خود از اداره مملکت، تاکتيک‌هاي خود را انتخاب مي‌کنند و اين حق مسلم آنها است که موضعگيريهاي خود را در اين فرصت انتخاباتي بنا بر برداشت خود از کل شرائط تعيين نمايند. صاحبان موضع شرکت در انتخابات استصوابي مسئوليت عمده‌اي را قبول مي‌کنند، مسئوليتي که مبناي آن

آبخوار اشتباه در تشخیص ماهیت رژیم است که باید در آینده پاسخگوی آن باشند. فراموش نکنیم که اینها در مورد خاتمی نیز چنین تحلیل غلطی را کردند و به نحوی به جمهوری اسلامی و نماینده و رئیس جمهور آن مشروعیت دادند، امروز نیز رژیم جمهوری اسلامی به دنبال گرفتن چنین مشروعیتی در سطح ایران و اذهان مردم جهان است. آن بخش از اپوزیسیون که یکی از نمایندگان جمهوری اسلامی و یا یکی از برنامه‌های آنها را تأیید کند عقل کور اپوزیسیون است. این عقل کور فراموش می‌کند که هرکدام از این کاندیدها در گذشته کارپردازان جمهوری اسلامی و ولایت فقیه بوده‌اند و در همه اعدام‌های دوره‌ای مخالفین، قتل‌های دستجمعی، کشتارهای زنجیره‌ای، در کشاندن جامعه به يك شرائط غیردموکراتیک، در فشار و ظلم نسبت به زنان و مردان جامعه، در درهم‌کوبیدن انجمن‌ها و سندیکاها، حرفه‌ای و فقر و گسترش فحشاء و در فرار دادن مغزها، در شکست عظیم اقتصادی، در چپاول ثروت ملت ایران، در بدست گرفتن قدرت نامشروع ملی و اعمال آن برعلیه آزادی و دموکراسی و حاکمیت ملی و استقلال ایران یا مستقیماً و بطور آگاهانه دست داشته‌اند و یا این اقدامات را در مقام مسئولین دولتی تأیید کرده‌اند. حال این سؤال پیش می‌آید که این عقل کور درحیطه اپوزیسیون چه جایی دارد؟ آیا بهتر نیست برود و در داخل رژیم و با آن به همکاری بپردازد؟ گیریم که برنامه امروز کروی و موسوی به شکل عوام‌فریبانه تهیه نشده باشد. فرض محال، محال نیست. اما کدام عقل سالم می‌تواند قبول کند که با وجود ولایت فقیه این برنامه‌ها قابل اجراء خواهند بود؟ آیا این آقایان اعلام کرده‌اند که ولایت فقیه و اصول محدود کننده موجود در قانون اساسی را قبول ندارند و اجراء نخواهند کرد؟ آیا حاضرند تکلیف خود را با شخص و نهاد ولایت فقیه روشن کنند و از اوامر او سرپیچی نمایند؟ آیا حاضرند نسبت به فجایع انجام شده توسط رژیم در این سی سال گذشته انتقاد کنند؟ آیا حاضرند اظهار دارند چرا تغییر نظر داده‌اند و امروز مفاهیم آزادی، حاکمیت ملی، لائیسیت، حقوق شهروندی، عدالت اجتماعی، مدیریت جامعه، تفکیک قوای سه‌گانه، استقلال و حقوق بشر را چگونه تفسیر می‌کنند؟

پاریس

01/06/2009

فرهنگ قاسمی

* رئیس اتحاد مدارس عالی فرانسه، کارشناس دفتر فرانسوی کیفیت در مدیریت آموزشی و عضو کمیته اجرایی فدراسیون اروپایی مدارس عالی

هدف کاهش سن رأی در انتخابات

گفت و گو ایرج ادیبزاده از رادیو زمانه با مهرداد درویشپور در باره هدف کاهش سن رأی در انتخابات

در فاصله کمیتر از دو هفته به انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران، نامزدهای این انتخابات به محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور کنونی، اقدامات وی را با هدف رأی از بودجه‌ی کشور و به دست آوردن رأی با استفاده از امکانات دولتی توصیف کرده‌اند.

از جمله وعده‌ی اوراق مشارکت برای طرح‌های نفتی، وعده‌ی پرداخت ماهانه به هر ایرانی، اعطای سکه‌ی طلا به کارکنان یک بیمارستان، چک‌های پنجاه هزار تومانی به دانشجویان برخی دانشگاه‌ها و هدیه ویژه‌ی رئیس‌جمهور در خوابگاه دختران دانشگاه تهران.

یکی دیگر از طرح‌ها و اقداماتی که از سوی دولت محمود احمدی‌نژاد دنبال می‌شود و بار دیگر لایحه‌ی آن به مجلس شورای اسلامی فرستاده شده است، پایین آوردن سن رأی‌دهندگان با هدف شرکت جوانان ۱۵ ساله در انتخابات است.

غلامحسین الهام، سخنگوی دولت گفته است ما از حق جوانان دفاع می‌کنیم و می‌افزاید دولت لایحه‌ی را به مجلس فرستاده که سن رأی‌دهندگان در قانون ۱۵ سال کامل باشد. تاکنون این لایحه چند بار از سوی دولت به مجلس ارایه شده است اما هر بار با مخالفت نمایندگان حتماً گروه اصولگرای آن روبه‌رو شده است.

برای بررسی بیشتر این موضوع با آقای مهرداد درویشپور، استاد دانشگاه و جامعه‌شناس در سوئد، عضو شورای هماهنگی جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک گفت و گو کرده‌ام.

آقای درویشپور به نظر شما اصرار دولت محمود احمدی‌نژاد برای پایین آوردن سن رأی‌دهندگان به ۱۵ سال چیست؟ با وجود آن‌که در قوانین جهانی جوانان زیر ۱۸ سال کودک شمرده می‌شوند؟

نفس این که در جامعه‌ی ایران دولت احمدی‌نژاد می‌خواهد سن رأی‌دهندگان را به ۱۵ سال کاهش بدهد، گویای وضعیت تراژیک و رقت‌باری است که دولت احمدی‌نژاد با آن روبه‌رو است.

از یک طرف انگیزه‌ی دولت از این کار افزایش شانس پیروزی انتخاب مجددش در انتخابات است. به دلیل این‌که اگر بتوانند سن رأی‌دهندگان

را پایین بیاورند تحت تأثیر قرار دادن افرادی که کودک و خردسال محسوب می‌شوند و هنوز از بلوغ ذهنی کافی برخوردار نیستند ساده تر خواهد بود. بنابراین با توجه به اینکه هم رسانه‌ها در کنترل دولت احمدی‌نژاد قرار دارد و هم اینکه نگران شکست خود در انتخابات است به شدت نیاز به افزایش رأی خود دارد.

به همین دلیل سعی می‌کند بر گروه‌هایی سرمایه‌گذاری بکند که احتمالاً ممکن است از پختگی ذهنی کافی برخوردار نباشند یا شناخت لازم را نداشته باشند. به طور مثال تلاش دولت برای سرمایه‌گذاری در روستاهای عقب‌افتاده، که احتمالاً ساکنانش چندان از کم و کیف مقولات سیاسی، اجتماعی جامعه و جهان مطلع نیستند آغاز شده است.

تمایل برای به دست آوردن رأی آن‌ها تمایل برای به دست آوردن رأی ناآگاه‌ترین‌ها است. درست با همین نوع نگاه و منطق سعی می‌کنند رأی خردسالان را که کمتر آگاهی سیاسی - اجتماعی دارند و حتا از بلوغ سنی درخور هم برخوردار نیستند به دست بیاورند.

طبیعتاً اگر این گروه بتواند واجد رأی شود برای دولت احمدی‌نژاد پیروزی بسیار، بسیار بزرگی خواهد بود. چون رأی این افراد را آسان‌تر می‌شود با تبلیغات و شستشوی مغزی خرید و سطح آگاهی پایین‌تر این گروه نوجوانان و خردسالان می‌تواند ابزار دست مناسبی برای کسب مشروعیت و نوعی مان‌ئ‌پلیشن یا همان‌طور که گفتم شستشوی مغزی باشد. جنبه‌ی دیگر تراژیک ماجرا در اینجا است که در تمام جهان ۱۸ سال را سن قانونی قرار داده‌اند تا فرد بتواند رأی بدهد. چون فرد از لحاظ ذهنی می‌تواند در تمام امور زندگی مستقل و دارای حق تصمیم‌گیری باشد. این‌که در جامعه‌ی ایران در زمینه‌ی مهمی نظیر مسأله‌ی حق رأی، سن حق رأی را از ۱۸ سال به ۱۵ پایین بیاورند یعنی دوران کودکی را تا ۱۵ سال تقلیل داده‌اند.

معنای دیگر این اقدام نوعی تجاوز به حقوق کودکان زیر ۱۸ سال است. این‌که در تمام جهان افراد زیر ۱۸ سال هنوز کودک تلقی می‌شوند اما در ایران سعی می‌کنند حق رأی از ۱۸ سال به ۱۵ سال تقلیل دهند بدان معناست که به نوعی سن تصمیم‌گیری و مسئولیت‌آ‌اره‌ی زندگی اجتماعی افراد را یکباره پایین بیاورند. این در حالی است که هیچ نوع شرایط دیگری برای نوجوانان و خردسالان بهبود نیافته است. امری که آنرا چیز دیگری نمی‌شود نامید جز تقلیل حقوق کودکان و کوتاه کردن عمری را که فرد به عنوان کودک بیش از آن‌که نیازمند تصمیم‌گیری باشد نیازمند حمایت جامعه است. از این بعد به نظر من نه فقط این کار یک شگرد زشت انتخاباتی برای سرمایه‌گذاری روی گروه‌های کمتر آگاه‌تر و کسب رأی بیشتر است، بلکه تجاوزی آشکار به حقوق کودکان از طریق کم کردن سن کودکی و خردسالی و وادار کردن آن‌ها به

تصمیم‌گیری در مورد یکی از مهم‌ترین مسایل سیاسی مملکت است. آقای درویش‌پور، گفته شده است که چندین بار این لایحه را به مجلس شورای اسلامی فرستاده‌اند که مجلس تصویب نکرده است. حتا گروه موسوم به اصولگرا هم در میان مخالفان این لایحه هستند. فکر می‌کنید چه وضعی پیش آمده که دوباره می‌خواهند این لایحه را به مجلس بفرستند آن هم تقریباً دو هفته مانده به انتخابات ریاست جمهوری؟

نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی در ابعاد گوناگون جریان دارد. نقض حقوق کودکان هم یکی از مشکلات جامعه است. اما مجازات اعدام کودکان زیر ۱۸ سال آن‌قدر شنیع و زننده بوده که افکار عمومی جهان واکنش نشان داد و حتا برخی از کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری به صراحت مخالفت خودشان را با آن بیان کرده‌اند.

کاهش سن حق رأی آن‌قدر اقدام شنیعی است که هیچ گروهی در جامعه جرأت دفاع از آن را ندارد. حتا در گذشته هم بنا بر عرف و مقرارت بین‌المللی بسیاری از نمایندگان پارلمان هم جرأت نکردند بر این لایحه صحنه بگذارند و حتا با آن مخالفت آشکار کردند.

این‌که این لایحه درست چند هفته قبل از انتخابات مجدداً به مجلس برده شده است دارای پیام صریحی است. یعنی دل‌نگرانی بنیادگرایان و به خصوص دولت احمدی‌نژاد از شکست آن‌قدر بالا است که حتا صبر نمی‌کنند دولت بعدی در این زمینه بررسی کرده و تصمیم‌گیری را به پارلمان موکول کند.

به نظر من تلاش جدی وجود دارد که این اقدام در دوره کنونی دولت احمدی‌نژاد تصویب شود و اگر تصویب شود همان‌طور که گفتم ما شاهد آرایش جمعیتی دیگری خواهیم بود. یعنی افزایش رای چند میلیونی که قای احمدی‌نژاد روی آن حساب باز کرده که با تبلیغات بتواند آنرا به دست آورد.

به نظر من این اصرار مجدد هیچ دلیل دیگری جز دل‌نگرانی دولت احمدی‌نژاد از شکست در این انتخابات را ندارد. وگرنه روشن است تعجیل آن‌هم در دقیقه ۹۰ تعجیلی فاقد منطق است و دلیلی جز نیاز به افزایش رأی ندارد.

پیرامون نمایش انتخاباتی رژیم در 22 خرداد

جمهوری اسلامی در چنبره تکرار

اسامی نامزدهای تأیید «صلاحیت» شده برای دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، پیش از هر چیز، نشانگر تکراری بودن نمایشی است که رژیم حاکم در تدارک برگزاری آن در 22 خرداد است. و نه فقط چهره‌ها، بلکه حرفها و وعده‌های آنها نیز، اساساً، بازگویی همان حرفها و حدیثهایی است که، طی دوره‌های اخیر، بارها گفته و شنیده شده است. به رغم دگرگونیهای دامنهداری که در ژرفای جامعه جریان داشته و دارد، و با وجود بحرانهای شدیدی که، در عرصه داخلی و بین‌المللی، گریبانگیر حکومت شده، جمهوری اسلامی در چنبره تکرار گرفتار آمده است. این نیز، به نوبه خود، نمود دیگری از فرسودگی و درماندگی رژیم حاکم است.

در شرایط سرکوب و فقدان اپوزیسیون متحد، نیرومند و سراسری که بتواند امیدهای واقعی نسبت به بدیل دمکراتیک و عادلانه برای اکثریت وسیع توده‌ها ایجاد کند، در دوره‌های پیشین رژیم اسلامی هنوز از چنان ظرفیتی برخوردار بود که همراه با استمرار سرکوب و خفقان و ضمن ادامه بساط غارتگریهای خود، با جا به جایی برخی از مهره‌ها و با تغییر پاره‌ای از سیاستهایش، بتواند چهره «جدید»ی از خویش نمایان ساخته و بدین طریق، بعضاً، «تنور»های انتخابات را نیز گرم کند.

پس از پایان جنگ ویرانگر هشت ساله، رفسنجانی میداندار اصلی شده و بر مسند ریاست جمهوری نشست. وی که خود از پیشبرندگان اصلی ادامه جنگ بوده و، به هیچ وجه، چهره‌ای جدید نبود، لکن در شرایط حاکم بعد از جنگ، با جذب بخشی از تکنوکراتها و سرمایه‌داران نوکیسه، و با کنار نهادن بخشی از «خط امامی»ها و حزب‌اللهی‌های قدیمی، زیر لوای «سازندگی» و «رونق اقتصادی» توانست توهماتی را در میان اقشاری از مردم در داخل و در خارج از کشور به وجود آورد. گرچه این توهمات بعداً فرو ریخت ولی، در هر حال، جمهوری اسلامی توانست با ارائه چهره‌ای متفاوت از خود در آن مقطع به حیات طالمانه خویش ادامه دهد.

در خرداد 1376 نیز، سناریویی مشابه اما با صحنه گردانی و حرفهای دیگر به اجرا درآمد. برای کسانی که ترکیب و تغییرات درونی حکومت

اسلامی را دنبال می‌کردند، محمد خاتمی که دوازده سال عهده‌دار وزارت ارشاد رژیم بوده، چهره تازه‌ای نبود. اما در آن مقطع، در شرایطی که نومی‌دی نسبت به تأثیرگذاری اپوزیسیون دمکراتیک همچنان حاکم بوده و بخشهایی از مردم نیز در پی بهبودی نسبی اوضاع از طریق رخنه در شکاف دعوای درونی حکومتی بودند، حرفها و وعده‌های «سید خندان» راجع به «جامعه مدنی»، «قانونگرایی» و غیره، امیدها و توهمات تازه‌ای پدید آورد که شرکت گسترده در انتخابات دوم خرداد نشانه بارز آن بود. با اینهمه، ناتوانی خاتمی در انجام وعده‌ها و سرخوردگی شدید مردم از اصلاح طلبان حکومتی موجب شد که انتخاب مجدد وی، چهارسال بعد، به نمایش تکراری و کمرنگی تبدیل گردد.

در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، نه پیروان خاتمی و نه کارگزاران رفسنجانی، نتوانستند عناصری جدید با حرفهایی نسبتاً متفاوت، که اندک جاذبه‌ای برای مشارکت بیشتر در انتخابات ایجاد کنند، به صحنه بیاورند. این بار دستجات وابسته به جناح خامنه‌ای، که نامزدها و افراد سرشناس قدیمی آن قبلاً کاملاً بی‌اعتبار شده بودند، تلاش کردند که مهره‌های جدیدی را با عناوین فریبکارانه تازه به میدان آورند. یکی از اینها، محمود احمدی نژاد بود که در تبلیغات انتخاباتی خویش تأکید بسیار روی «دشواریهای اقتصادی» مردم، «مبارزه با فساد اقتصادی» و اجرای «عدالت» داشت. این حرفها، در شرایط حاکم، در کشاندن گروه‌هایی از مردم به پای صندوقهای رأی بی‌تأثیر نبود اگرچه، در واقع، نهایتاً دخالت رهبر، شورای نگهبان و «حزب پادگانی» بود که وی را «برنده» آن انتخابات کرده و بر منصب ریاست جمهوری نشانند.

گماردن احمدی نژاد بر مسند ریاست جمهوری، یک تغییر ظاهری نسبت به دوره‌های پیش را نیز در بر داشت: بعد از 24 سال، برای نخستین بار یک غیر روحانی، هرچند که کاملاً مطیع رهبر، در مقام ریاست جمهوری قرار گرفت. اما انتخابات دهمین دوره، از این لحاظ نیز، هیچ تازگی نسبت به دوره قبلی ندارد. جدا از «برنده» نهایی آن، ترکیب معمم و مکلائی نامزدهای این دوره انتخابات هم تفاوت زیادی با دوره‌های پیشین ندارد. از لحاظ شرکت مقامات و عناصر سابق امنیتی و اطلاعاتی به عنوان نامزدهای انتخابات هم، این دوره فرقی با گذشته ندارد. از دوره هفتم به بعد، که با ورود ری شهری، وزیر اسبق اطلاعات، به عرصه انتخابات ریاست جمهوری این طریقه باز و باب شد، همواره کسانی از سپاه پاسداران یا وزارت اطلاعات در این انتخابات نامزد شده‌اند.

آنچه در مورد تکراری شدن نمایش انتخابات ریاست جمهوری مشاهده می‌شود، درباره سایر انتخابات جمهوری اسلامی هم، به درجات مختلف،

صادق است. هرچند که انتخابات مجلس رژیم، به واسطه دخالت مسائل و دعوای محلی و منطقه‌ای، گذشته از منازعات جناحی، در مواقعی با تغییر و تعویض چهره‌ها همراه است ولی حرفها و تبلیغات انتخاباتی آنها غالباً کهنه و تکراری است. انتخابات مجلس خبرگان رژیم، که اساساً در برگیرنده مهره‌های ثابت همیشگی است، نمونه بارزی از نمایشهای انتخاباتی تکراری و کاملاً بیگانه با مردم، این حکومت است. تکراری شدن مختصات اصلی و آشکار انتخابات ریاست جمهوری نیز، آن را هرچه بیشتر به سمت انتخاباتی از نوع مجلس خبرگان، سوق میدهد. مروری گذرا بر سوابق و سخنان چهار بازیگر اصلی نمایش انتخاباتی 22 خرداد نیز این نکته را آشکارتر می‌سازد.

احمدی نژاد مکرر، در این دوره انتخابات هم کاندیدای اصلی جریان‌ات وابسته به جناح تمامیت خواه است که خود را با عنوان «اصولگرایان» می‌خوانند. لکن وی، بعد از چهارسال احراز ریاست جمهوری و برجای نهادن کارنامه‌ای سیاه در همه عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و بین‌المللی، دیگر آن عنصر نسبتاً ناشناخته نیست که ادای «خاکی» یا «مردمی» بودن سلف مکلائی خود رجایی را در بیاورد و از این راه بتواند گروه‌هایی از مردم را بفریبد. در این دوره ریاست کسی که مدعی «مبارزه با مفساد اقتصادی» بود، به یمن درآمدهای سرشار نفتی، بزرگترین دزدیها و چپاولگریها به وقوع پیوسته و می‌پیوندد. در اثر گرانی فزاینده و سیاستهای خانمان برانداز این دولت که وعده «آوردن پول نفت بر سر سفره‌های مردم» میداد، باقی مانده سفره ناچیز اکثریت خانوارها نیز ربوده میشود.

در این دور انتخابات هم، احمدی نژاد همان وعده‌های انتخاباتی دوره قبل را تجدید میکند و، در واقع، برای دفاع از عملکرد دولتش هم چاره‌ای جز تکرار آنها ندارد. دولت وی در صدد بود که با تصویب و اجرای طرح «هدفمند کردن یارانه‌ها» (در واقع، حذف یارانه‌ها) و پرداخت یک یا دو قسط نقدی «یارانه» به خانوارها، به عنوان یک شگرد انتخاباتی، آرای را به سوی خود جلب کند، که به دلیل تداوم کشمکش جناحهای حکومتی در این زمینه، ناکام ماند. با اینهمه، احمدی نژاد در تبلیغات انتخاباتی‌اش باز هم تکرار می‌کند که «ما پیش بینی کرده بودیم... فرض کنیم متوسط 60 هزار تومان، یک خانوار پنج نفری 300 هزار تومان در ماه یارانه می‌گیرد». علاوه بر این، احمدی نژاد این دفعه نیز با طرح شعارهایی از این قبیل که «نیازمند حمایت هیچ حزب و گروهی در انتخابات نیست» و «دولت اسلامی نمیتواند وامدار یک گروه، دسته و جناح باشد»، می‌خواهد همان ترفند فریبکارانه «غیرحزبی» و «فراجناحی» بودن خود را به کار گیرد. با توجه به

عملکرد دولت نهم، احمدی نژاد بختی برای پیروزی در این انتخابات غیر دمکراتیک درون «خودی»ها ندارد. ولی با مشاهده کنار کشیدن رقبایی چون لاریجانی و قالیباف از این صحنه و شواهد دیگر، چنین به نظر میرسد که قصد اصلی رهبر، شورای نگهبان، و عمده جریانات نظامی و امنیتی دخیل در انتخابات، ابقای وی در پست ریاست جمهوری است. مهدی کروبی، دیگر نامزد دهمین دوره انتخابات است که در دوره قبلی نیز بخت خود را آزموده و حرفهایش را زده است. این بار هم، او به عنوان کاندیدای «اصلاح طلب» و مورد حمایت بخشی از اصلاح طلبان حکومتی وارد صحنه شده و غالباً هم همان وعده و وعیدهای قبلی را بازگو میکند. اما وی که از سوی برخی قلم بدستان همچون محمد قوچانی (که بعد از بسته شدن روزنامه «شرق»، حالا سردبیر روزنامه حزب کروبی «اعتماد ملی» شده است) «شیخ اصلاحات» لقب گرفته است، بواقع میانه‌ای با اصلاحات واقعی، حتی در همان حد اصلاحات مورد نظر خاتمی ندارد. وی عنصری میانه باز، مصلحت طلب و شدیداً جاه طلب است که حضور سی‌ساله‌اش در دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی نیز آن را به روشنی نشان میدهد.

کروبی بیش از پانزده سال مسئول و متصدی «بنیاد شهید» (سومین بنیاد بزرگ بعد از بنیاد مستضعفان و بنیاد آستان قدس رضوی) بوده و طی آن مدت امکانات و شبکه گسترده‌ای برای خود ایجاد کرده و ثروت کلانی به چنگ آورده است. وی در بسیاری از بند و بسته‌های درون حکومتی مشارکت داشته و از جمله در ماجرای رسوایی بزرگ شهرام جزایری، 300 میلیون تومان زیر عنوان فریبکارانه «امور ایتم و مساجد»، دریافت کرده است. وی که بعد از تصدی ریاست مجلس سوم، در نتیجه تبانی جفت رفسنجانی-خامنه‌ای، برای مدتی کنار گذاشته شده بود، در فضای سیاسی و اجتماعی بعد از دو خرداد، فرصت یافت که وارد مجلس ششم شده و ریاست آن را هم اشغال کند. اما عملکرد واقعی او در زمان ریاست این مجلس (و نه تنها پذیرش حکم حکومتی و بستن فله‌ای روزنامه‌ها) بیانگر آنست که کروبی، در واقع، به حرفهایی که امروز راجع به «احیا و بسط حقوق شهروندی»، اصلاح قانون اساسی و غیره بر زبان می‌آورد، باور ندارد. او که در مبارزات انتخاباتی دوره قبلی، طرح عوام‌فریبانه پرداخت 50 هزار تومان برای هر نفر را تبلیغ کرده و آرایی هم از این راه کسب نموده بود، این بار هم همان طرح را با عنوان «مردمی کردن اداره، تولید و توزیع درآمدهای نفتی» مطرح میکند که گویا به تأیید اقتصاددانان جریان «کارگزاران» - موتلفین جدید کروبی در این دوره - رسیده است. طبق این طرح «کل سود حاصل از فروش انرژی در داخل به حساب مردم واریز میشود که ... به طور متوسط به هر ایرانی بالای 18 سال ماهانه 62

هزار تومان تعلق می‌گیرد». شیخ میانه باز، این بار هم با مردم کم فروشی می‌کند، زیرا که 50 هزار تومان پیشنهادی وی در چهار سال پیش، با احتساب نرخ تورم سالانه 25 درصدی، اکنون بایستی دست کم صد هزار تومان می‌شد!

میرحسین موسوی خامنه، نامزد مورد حمایت «جبهه مشارکت» و «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» و برخی دیگر از دستجات «خودی» در این نمایش انتخاباتی هم، حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد. آخرین نخست وزیر جمهوری اسلامی، که طی بیست سال گذشته خانه نشین شده و یا در کسوت عضویت «مجمع تشخیص مصلحت نظام»، ریاست «فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی» و امثال اینها ایفای نقش می‌کرد، با «احساس نگرانی و خطر» نسبت به آینده نظام اسلامی، دگرباره به صحنه آمده تا بخت خود را برای ریاست جمهوری بیازماید. وی که نسبت خویشاوندی هم با سید علی حسینی خامنه‌ای دارد، «آدم» خامنه‌ای نیست، عنوان «رئیس دولت خدمتگزار مورد تأیید امام راحل» را همچنان یدک می‌کشد و موقعیت و حرفه‌ای برای خود دارد. لکن حرفها و وعده‌های موسوی مکرر هم بسیار کهنه و نخ نما شده و یا تکرار مکررات است.

موسوی که همواره از عملکرد خود در دوره 8 ساله نخست وزیری - که در کنار رفسنجانی و احمد خمینی یکی از مسئولان و مجریان اصلی سیاستهای رژیم در آن مقطع و از جمله تداوم جنگ ویرانگر بوده - دفاع کرده و در برابر عمده تحولات و تغییرات سالهای بعد نیز یا سکوت نموده و یا پشتیبانی کرده است، ضمن انتقاد کلی از «افراط و تفریط در کارها»، حالا خود را «اصلاح طلبی که دایم به اصول رجوع می‌کند» معرفی می‌نماید. وی در پی «زنده کردن شعارهای اول انقلاب» و احیای «گفتمان امام» و «خط امام» است. موسوی که از پاسخ صریح به کشتار زندانیان سیاسی در سال 1367 طفره می‌رود، بسیج را همچنان «مدرسه عشق» می‌داند و از جنایاتی که به وسیله بسیجی‌ها، حتی در مورد افراد «خودی»، صورت گرفته هیچ حرفی نمی‌زند. وی که از طرفداران سیاست رشد سریع جمعیت، به منظور ایجاد «ارتش بیست میلیونی» بوده، امروزه در باره صدمات سنگین آن سیاست سخنی نمی‌گوید ... در یک کلام موسوی جز کلی گویی‌ها و حدیثهای کهنه و تکراری، چیزی برای گفتن ندارد و این نیز نشان دیگری از درماندگی برای کسی است که نسبت به بقای نظام مورد علاقه‌اش احساس خطر می‌کند. وی شاید بتواند گروه‌هایی را که حسرت روزگاران گذشته را می‌خورند و یا کسانی را که از گردونه قدرت به حاشیه پرتاب شده‌اند، به سوی خود جلب نماید ولی، در عمل و در صورتی هم که بخت انتخاب در بین «خودی»ها را داشته باشد، نمی‌تواند از سطح یک «تدارکات چی» فراتر رود.

چهارمین کاندیداهای «تأیید» شده، محسن رضایی، هم در واقع چرخ پنجم این نمایش انتخاباتی است، و جدا از این که حضور مکرر و مؤکد فرماندهان سپاه و نهادهای امنیتی را در رقابت برای احراز مقام ریاست جمهوری، گوشزد می‌کند، عملاً هیچ بختی برای «برنده» شدن در این انتخابات ندارد.

چنان که ملاحظه می‌شود، حرفها و وعده‌های بازیگران اصلی انتخابات نمایشی دهمین دوره ریاست جمهوری، بازگویی و تجدید همان مکررات است که تاکنون نه تنها گرهی از معضلات اصلی جامعه نگشوده بلکه، به سهم خود، بر آنها افزوده است. این حرف و حدیثها در حالی تکرار و تکرار می‌شوند که بحرانهای همه جانبه‌ای، و به ویژه بحران پرونده هسته‌ای و مناسبات بین‌المللی و بحران اقتصادی، بیش از پیش تأثیرات و تبعات خسارتبار خود را بر کار و زندگی و آینده اکثریت توده‌های مردم برجای می‌گذارند. هیچ کدام از این نامزدهای «خودی»، هیچ حرف روشن و تازه‌ای درباره چگونگی برخورد با بحران بین‌المللی اتمی ندارند و یا به کلی‌گویی‌های مبهم بسنده می‌کنند. هیچ یک از آنها، غیر از پاره‌ای وعده‌های کلی و یا طرحهای فریبکارانه، راه حل مشخص و عملی برای مقابله با بحران اقتصادی و عوارض خانمان برانداز آن در جامعه ما، نداشته و ندارند. نمایش انتخاباتی رژیم در 22 خرداد، اساساً بیگانه با خواست و نیازهای واقعی مردم و مسائل اساسی جامعه است.

حق رای و دشواری انتخاب

محمد اعظمی

در ایران، هر 4 سال یکبار برای تعیین رئیس‌جمهور، مردم را به پای صندوق رای فرا میخوانند. شرکت در این رای‌گیری و یا روی برگرفتن از آن، پس از “دوم خرداد”، یکی از موضوعات مورد مشاجره همه نیروهائی است که آرزوی استقرار آزادی را دارند. از علل بروز این اختلاف، می‌توان به نداشتن درک درست و مشترک از آنچه در ایران تحت نام انتخابات انجام می‌گیرد، اشاره کرد. درک عمومی و رایج ما از انتخابات، محدود به رای‌گیری است. در حالی که انتخابات یک دوره سه مرحله‌ای است. معمولاً پیش و پس از رای‌گیری، در محاسبه ما وارد نمی‌شود. ما در مرحله نخست انتخابات شرکت داریم و با شرکتیمان

سیاست و برنامه ای را پیگیری کرده، موضع اتخاذ می کنیم. هم تحریمیان(1) و یا کسانی که شرکت نکردن در رای گیری را مثبت ارزیابی می کنند و هم کسانی که مردم را تشویق به دادن رای به کاندیداهای موجود می نمایند همه، در انتخابات به شکلی شرکت و در آن مداخله دارند. تحریمیان واقعی انتخابات، تنها غایبین این سه مرحله اند.

در مرحله نخست انتخابات، حکومت با امکانات و رسانه های خود جامعه را آماده برای شنیدن صداهای متفاوت می کند. کاندیداها می توانند از برنامه شان بگویند و جریانات سیاسی و اپوزیسیون از سیاست هایشان. اهمیت مساله در این است که برنامه ها و پروژه هایی که در دوره های عادی گوش شنوایی ندارند، در این فضا شنیده می شوند. بیان مطالبات و پرداختن به آنها در این دوره، بدین خاطر اهمیت می یابد.

با این مقدمه، می کوشم به برخی مسائل مهم در رابطه با انتخابات دوره دهم رئیس جمهوری پردازم.

مختصات اصلی انتخابات: در جمهوری اسلامی انتخابات آزاد نیست. نه احزاب سیاسی امکان فعالیت آزاد را دارند و نه مطبوعات و رسانه آزاد وجود دارد. فعالان سیاسی، به ویژه آنان که کار تشکیلاتی می کرده اند یا به جوخه مرگ سپرده شده و یا عمدتاً وادارشان به ترک کشور کرده اند. آن هایی هم که باقی مانده اند، نظیر ملی مذهبی ها، نهضت آزادی و دیگر گروه ها و محافل سیاسی، زیر فشار و با محرومیت از حقوق خویش، به حیاتشان ادامه می دهند. تشکل های مدنی و سندیکائی هر چند که وجود دارند، اما با محدودیت های جدی مواجه اند. فعالان آنها به ویژه فعالان جنبش های کارگری، زنان، دانشجویان، اقوام و ملیت ها و .. زیر فشار و سرکوب از حرکت باز نمانده اند. برخی از آنان امروز و در جریان همین انتخابات در زندان به سر می برند. از اینرو ما با انتخاباتی مدیریت شده مواجهیم. آنچه که فرا روی ما نهاده اند اجازه شرکت در رای گیری برای گزینش رئیس جمهور از میان طرفداران جمهوری اسلامی است، که از فیلتر شورای نگهبان گذشته اند.

اگر بر شورای نگهبان و نظارت استصوابی هم، چشم فرو بندیم و آن را نادیده گیریم، وجود زندانی سیاسی و مهاجران سیاسی، بارزترین نشانه ایست از آزاد نبودن انتخابات در ایران. بدین خاطر است که اتخاذ هر سیاستی در رابطه با انتخابات، ما را از بیان و تبلیغ این ویژگی، نباید باز دارد. اهمیت توجه به این مساله اینجاست که آزاد نبودن انتخابات، خود به تنهایی ما را به عدم شرکت در رای

گیری، متمایل می‌کند. اگر کسی چشم بر این ویژگی نبندد، در صورت اتخاذ سیاستی متفاوت، بدهکار توضیحی است به مردم. همانگونه که در یک انتخابات دموکراتیک شرکت در آن یک اصل پذیرفته شده است و یک جریان سیاسی زمانی که از شرکت در انتخابات خودداری می‌کند، به توضیح وادار می‌شود، در شرایط غیرآزاد نیز، عدم شرکت اصل است و مخالفان آن، ناگزیر به پیروی از این منطق اند.

البته ما با تیپ دیگری از انتخابات مواجه بوده ایم که نه شرکت و نه عدم شرکت در آن، چندان به دیده نمی‌آید و اثرگذار نیست. چون رای‌ها خوانده و شمرده نمی‌شوند. می‌دانیم انتخابات در این کشورها، در زیر سلطه استبداد و دیکتاتوری، از فضای ترس متاثر است. آوردن مردم به پای صندوق‌ها، تحت فشار است و رای‌شان به اجبار. رای صد در صد مردم عراق به صدام حسین چند ماه پیش از سرنگونی‌اش و یا برگزاری انتخابات در زمان محمد رضا شاه پس از 28 مرداد، بیانگر این فضا است. در اینگونه جوامع، رای ندادن به قدرت غالب و یا نماینده آن و عدم پذیرش انتخابات وقهر کردن با صندوق‌های رای، یک تمایل عمومی و شکلی از مبارزه است، که بسته به شرایط دامنه آن متفاوت می‌شود.

اما، آنچه که در ایران برگزار می‌شود، هم با انتخابات آزاد فاصله دارد و هم با انتخابات به سبک رژیم شاه و صدام. مهمترین مساله در ایران این است که به رغم آزاد نبودن آن، امکان حضور و طرح نظر در پروسه انتخابات مسدود نیست. از سوئی رژیم قادر نیست جلوی صدای اپوزیسیون را بگیرد و از سوی دیگر فضای جامعه آماده شنیدن صداهای مختلف است. به همین دلیل چشم پوشی از این امکان برای دخالت، خردمندانه نیست.

ویژگی دیگر نقش و جایگاه و امکانات یک رئیس‌جمهور در حکومت اسلامی است. رئیس‌جمهور طبق قانون اساسی پس از رهبر حکومت، دومین شخصیت و مقام کشوری است. اما این دومین مقام، در مهمترین مسائل مربوط به قوه مجریه، تصمیمات‌اش توسط رهبر میتواند تعویق به محال شود. توجه به این امکانات و اختیارات از اینرو مهم است که به نظر می‌رسد در مباحث جریان‌ات و فعالان سیاسی گاه‌ها جایگاه رئیس‌جمهور در ایران تحت حکومت اسلامی، مبهم و غیر واقعی ترسیم می‌شود. به خصوص کسانی که همواره از شرکت در رای‌گیری دفاع می‌کنند و از هر حادثه و اتفاقی به سود مشارکت بهره می‌گیرند، این ویژگی را بزرگ می‌کنند. به نظر می‌رسد نمی‌خواهند محدودیت‌اش را ببینند و به شکلی جلوه می‌دهند که گوئی از رئیس‌جمهور فرانسه حرف می‌زنند. این اغراق در حدی است که در دور پیش، احمدی‌نژاد را چنان توانمند ترسیم کردند که گویا امکان استقرار فاشیسم را داراست. چنین درکی

از توان رئیس جمهور در ایران جمهوری اسلامی، واقعی نیست. اینکه احمدی نژاد توانست تا به این حد خرابکاری کند نباید آن را به حساب قدرت رئیس جمهور نوشت. این حد از خرابکاری به دلیل همراهی مقام اول جمهوری اسلامی صورت گرفته است. یعنی این قدرت ولی فقیه است که در رگ رئیس جمهور همسو، تزریق می شود. اگر احمدی نژاد غیر از این می اندیشید، سرنوشت اجرای برنامه هایش نا روشن می شد. بنابراین اشتباه بزرگی است اگر، بخشی از امکانات و قدرت دستگاه ولایت فقیه را، که فقط در روح هم نظران اش دمیده می شود، جزو قدرت رئیس جمهور به حساب آورد.

طرح این محدودیت ها به معنای نادیده گرفتن امکانات یک رئیس جمهور در حکومت اسلامی نیست. رئیس جمهور امکان تصمیم گیری و دخالت در مدیریت جامعه را، تا حدودی داراست و این مساله برای جنبش آزادیخواهی ایران کم اهمیت نیست. درست است که پیشرفت اصلاحات در بالا و فقط از طریق بالا تقریبا به جایی نمی رسد. اما اگر رئیس جمهور قدرتش را از مردم بگیرد و به مردم تکیه کند، برداشتن برخی از موانع قابل تصور خواهد بود. البته چنین افرادی به دشواری می توانند از جاده مین گذاری شده شورای نگهبان به سلامت عبور کنند. ویژگی دیگر انتخابات این است که با وجود قدرت خدائی ولی فقیه، به رغم اینکه اراده رهبر در قانون بر همین قانون ارجح است، یعنی رهبر مطابق قانون قادر به هر بی قانونی است، اما شرایط جامعه و رشد جنبش های سیاسی و مدنی و تشدید اختلافات در بالا، امکان یکه تازی مطلق ولی فقیه را سد کرده و رهبر نظام را در مواردی، وادار به پذیرش افراد "ناباب" می کند. از سوی دیگر انتخابات تا آنجا در کنترل رهبر قرار دارد که از فیلتر شورای نگهبان بگذرند. پس از آن، رهبر می تواند فشار وارد کرده قدرتش را به سود این یا آن کاندیدا به کار گیرد، اما قادر نیست هر کس را که مایل است از صندوق برکشد. اگر چنین بود دلیلی نداشت کاندیداها اینگونه و در این وسعت توسط شورای نگهبان زیر تیغ روند. تیغ دستگاه رهبری پس از این مرحله، تا حدی کند می شود. نمونه در این مورد کم نداریم. در دوم خرداد علی خامنه ای دل در گرو ناطق نوری داشت. خاتمی انتخاب شد. با عموم نمایندگان مجلس ششم مخالف بود. نتوانست پس از انتخابات، آنان را حذف کند. حتی در انتخابات دوره پیش او ابتدا به لاریجانی نظر داشت، اما سیر حوادث راه دیگری پیمود. او هم به اجبار، در چند روز آخر با احمدی نژاد همراه شد. از اینرو رهبر جمهوری اسلامی می خواهد، اما نمیتواند که هر که را خواست، برگزیند. در همین حکومت گاهی کسانی از فیلتر دستگاه رهبری عبور می کنند که شاید خود نخواهند، اما در عمل امکان این را دارند

خیمه ها و ستون فقرات نظام را سست کنند. این افراد بسته به شرایط و رشد جنبش می توانند موجب اختلال در نظام شوند. در شرایطی که شکاف در بالا دهان می گشاید، امکان دخالت مردم در انتخابات غیر آزاد افزایش می یابد و مردم قادر می شوند با استفاده از این شکاف، مانع قدرت گیری یک جریان شوند.

ویژگی های این انتخابات:

اول اینکه برای نخستین بار است که مساله ایده انتخابات با معیار "مطالبه محوری" طرح می شود. تا کنون اشخاص طرح بودند و شرکت و یا عدم شرکت، برای تائید یا رد همین افراد صورت می گرفت. اکنون بین فعالان سیاسی و مدنی و روشنفکران و روزنامه نگاران، مساله مطالبات برجسته شده و آن را معیار و محک قرار می دهند. در جمهوری اسلامی تا کنون رویکرد به مطالبات در جریان انتخابات، سابقه نداشته است. در این انتخابات عموم فعالان سیاسی و مدنی، زنان، اقوام و ملیت ها، کارگران، دانشجویان و حتی همجنس گرایان، مطالبات خود را طرح و از این طریق خواسته اند جامعه را با خواسته های خود آشنا کنند. این فضا بر کاندیداها هم اثرگذار شده و سخنان کلی آنها نه تنها با گذشت زمان مشخص تر، که مجبور به پاسخگویی شده اند. ابعاد طرح مسائل تا آنجا پیش آمده است که موسوی نخست وزیر را، در رابطه با یکی از تابوهای جمهوری اسلامی، یعنی ماجرای کشتار زندانیان سیاسی در سال 1367، زیر سؤال کشیده اند. فشار در حدیست که او نمی تواند این پرسش ها را نشنیده گیرد. او به پاسخ وادار شده است. مهم نیست آقای موسوی چگونه این جنایت را توجیه می کند. اهمیت موضوع در این است که او می داند که از پاسخ گریزی نیست. و این همان تفاوتی است که بین این انتخابات با دوره های پیش ایجاد شده است.

طرح مطالبات از طرف فعالان سیاسی و مدنی و برنامه برای پاسخ به آنها از جانب کاندیداها به خودی خود مثبت است و سطح آگاهی مردم را بالا برده و معیاری خواهد شد در دست کسانی که به پای صندوق ها حاضر می شوند. افزون بر این، چگونگی پاسخ به مطالبات محکی می شود برای سنجش عملکرد رئیس جمهور آینده. اما مهمتر از این ها، طرح مطالبات، یعنی حرف زدن جامعه و این به معنای استقلال یافتن جامعه از دولت است. استقلال جامعه مدنی از دولت هم یکی از شرایط پایه ای کنترل قدرت دولت و شکل گیری دموکراسی است.

دوم تا کنون در هر انتخابات تکلیف بسیاری از مردم روشن بوده است. گروهی شرکت کرده و بخشی روی از آن برگرفته و تعدادی نیز مردد و

بدون تصمیم می مانده اند. اکنون وضع تغییراتی کرده است. تعداد کثیری از اقشار مدرن و عموم شهرنشینان مرددند و برای تصمیم قطعی مشکل دارند. در واقع متناقض اند. چهار سال حکومت احمدی نژاد و بی کفایتی دولت اش، در رابطه با اداره و مدیریت مملکت همراه با دخالت در زندگی مردم و خطراتی که از راهگذر سیاست های حاکم کشور ما را تهدید می نماید، آنها را به حضور در پای صندوق ها با هدف به زیر کشاندن دولت، تشویق می کند. اما نبود نیروئی اعتماد برانگیز، مانع این حضور می شود. اساسا نفی یک پدیده اگر با حداقل اثبات همراه نباشد مشکل ساز شده، یاس و سرخوردگی ایجاد می کند. نفی موثر احمدی نژاد بلافاصله باید با اثبات یکی از رقبای او همراه شود وگرنه اثرگذار نخواهد شد. به رغم همراه شدن کربوبی با بخشی از خواسته های مردم، به دلیل عملکرد گذشته اش، نتوانسته است منشاء اعتمادی شود. تا کنون به نسبت نیروئی که به نفی احمدی نژاد رسیده است، انگیزه برای پشتیبانی از مخالفان او تقویت نشده و عزمی برای حمایت جزم نشده است. البته با نزدیک شدن به زمان رای گیری از سوئی و عملکرد دستگاه ولایت به خصوص موضع خامنه ای - که همیشه در برانگیختن مردم به سوی قطب مخالف معجزه کرده است- و نوع برخورد کاندیداها با سئوالات و ابهامات طرح شده از سوی دیگر، امکان تغییر در روانشناسی مردم برای مشارکت در انتخابات چندان ناممکن نیست.

سوم برای نخستین بار است که بخش مهمی از نیروی متشکل و شناخته شده جناح اصلاح طلب رژیم، در انتخابات به فردی دل بسته است که خود در مواضعش هر دو طرف را مد نظر قرار می دهد. در واقع بخشی از اصولگرایان اگر هم اعلام نکنند ولی به نظر می رسد پشت سر او قرار می گیرند. این هم شاید از عجایب و طنز تاریخ ماست که دو کاندیدای رقیب در دوم خرداد، یعنی ناطق نوری و محمد خاتمی در این دور به کاندیدای واحد رسیده اند!! البته بعید است موسوی بتواند در موضع وسط دو صندلی دوام بیاورد. صندلی از هر دو سو کشیده می شود. موسوی اگر نخواهد زمین بخورد، ناگزیر است روی صندلی به سوی یکی از دو قطب، جهت گیری روشن کند. به نظر می رسد با نزدیک شدن به رای گیری جایگاهش روشنی بیشتری پیدا نماید.

چهارم برای اولین بار است که فضای تقلب پیش از انتخابات در میان سران حکومت ورد زبانهاست. تقریبا تمام سران اصلی جمهوری اسلامی در رابطه با تقلب اظهارنظر علنی کرده اند. رفسنجانی، کربوبی، خاتمی و موسوی از احتمال تقلب سخن گفته اند و آنطرف، رهبر و شورای نگهبان به دفاع از سلامت انتخابات برخاسته اند، این مساله ازاینرو مهم است که دست اندرکاران برگزاری انتخابات در این دور، همه از یک

جنس اند. این بسیج وسیع و آمادگی و حتی ساختن ارگان صیانت از آراء، کار ثقلب، به سبک و سیاق رایج را دشوار می کند. در دور پیش پس از انتخابات و در جریان شمارش آراء سخنانی در رابطه با ثقلب به میان آمد. معترضان که از سران حکومت بودند، با صراحت مساله ثقلب را به شکل علنی برملا کردند. امروز از هم اکنون اعتراض و پیش گیری شروع شده است و نیروهای اصلی سازنده نظام رو در روی هم به حال آماده باش صف کشیده اند. در جمهوری اسلامی - به جز در انتخابات ریاست جمهوری پیش، که ثقلب در آن نقش ایفا کرد- دخالت در انتخابات به سبک خود رژیم صورت می گیرد. دستگاه ولایت با پول و زور و رسانه انحصاری خود در انتخابات دخالت می کند. وجود گرایشات مختلف، زمینه ثقلب به سبک و سیاق رایج را دشوار کرده است.

کدام رویکرد؟ کمتر کسی امروز منکر برنامه محوری این انتخابات باشد. حرف مشخص در رابطه با جنبش های اجتماعی و بیان خواسته های آنها چشم گیر است. در هیچ دوره ای ما با چنین پدیده ای روبرو نبوده ایم. در این انتخابات با وجود اینکه فقط 4 نفر از مقامات وابسته به جمهوری اسلامی یعنی رئیس جمهور فعلی، آخرین نخست وزیر حکومت اسلامی، رئیس مجلس پیشین و فرمانده سابق سپاه، تائید صلاحیت شدند و به خاتمی هم اجازه ورود به رقابت ندادند، خامنه ای بازهم ناراضی است و مرتب مشغول اخطار و ترسیم حد و مرزهاست، تا دستچین شده ها، از خط قرمزها نگذرند. به رغم چنین گزینشی، برخی از کاندیداها با "گزافه گوئی" پا را فراتر گذاشته اند و وعده هایی می دهند که از عمل جاری حکومت بسیار فراتر است.

چرا چنین شده است؟ علت اصلی پرداختن کاندیداها به طرح برخی مطالبات مردم، از سوئی افزایش رویگردانی مردم از صندوق ها در دوره های پیش و از سوی دیگر رشد جنبش های صنفی و اجتماعی و مدنی بوده است. امروز حکومت به مشارکت مردم نیازمند است. اما کشاندن مردم به پای صندوق های رای با سیاست های بسته کنونی اگر نگوئیم ناممکن، که بسیار دشوار است. حکومت و در راس آن دستگاه ولایت به حضور مردم در صحنه برای رابطه با آمریکا نیازمندند. در عین حال، نگاه تنگ و بسته سران حکومت اجازه باز کردن ضوابط ناظر بر انتخابات را نمی دهد. اما در همین چارچوب تعبیه شده نیز، کاندیداها که از فیلتر گذر کرده اند همگی بدون استثنا در قیاس با خودشان بسیار جلو آمده اند. مقایسه اولین بیانه موسوی با آخرین سخنان او، نشان از این دارد که برای جلب مردم حرف ها باید مشخص شود. موسوی در اولین کنفرانس مطبوعاتی خود در مقابل سئوالی در رابطه با حذف فله ای اصلاح طلبان در جریان انتخابات مجلس هفتم،

به جای پاسخ روشن، گفت: که در این مورد موضع گرفته ام. بروید و ببینید. اینکه این موضع چه بوده و در کدام رسانه منعکس شده است، نامعلوم ماند. حالا همین موسوی، مجبور شده است که مخالفت اش را با زندانی شدن دانشجویان به روشنی بیان کند. وضع به گونه ایست که رضائی هم به دفاع از رابطه با آمریکا برخاسته است. کروی دفاع از حقوق اقوام، دفاع از حقوق شهروندی، احترام به حریم شخصی افراد و تغییراتی در قانون اساسی را وارد برنامه انتخاباتی خود کرده است. او که در چهار سال گذشته و به ویژه در جریان انتخابات مجلس هشتم سینه اصلاح طلبان رادیکال را نشانه گرفته بود، امروز ستادش، محل فعالیت برخی از آنهاست.

شرکت نکردن در انتخابات و روی برگرداندن از صندوق ها، یکی از عوامل روی آوری برخی کاندیداها -در حد طرفیتشان- به مطالبات مردم، بوده است. این سخنان و این وعده ها، حتی اگر کاملاً تبلیغاتی بر زبان رانده شوند، مفید است. مردم را در طرح خواسته هایشان استوارتر و مبارزه برای تحقق آنها را توانمندتر می کند. این آموزه مهمی است و ضروری است برخی از دوستان ما که شرکت در انتخابات را ایدئولوژیک کرده و از آن نسخه ای برای تمامی ادوار پیچیده اند، بدان توجه کنند. همان اندازه که روی برگرفتن مردم از انتخابات هشتم مجلس مفید بود به همان نسبت مشارکتشان در دوم خرداد قابل دفاع است.

در ایران برخورد با انتخابات، یکی از موضوعاتی است که بیشترین کشمکش ها و گفتگوها پیرامون آن شکل می گیرد. در کمتر کشوری است که خود موضوع انتخابات، چنین بحث برانگیز شود. شرکت در رای گیری و یا روی برتافتن از آن، موضوعی است که از دوم خرداد تا کنون همواره در مرکز مباحث اپوزیسیون قرار داشته و رویکرد های متفاوتی در رابطه با آن پیشنهاد شده است. واقعیت این است که انتخابات در ایران نه آزاد است که از منطق کشورهای دموکراتیک پیروی کند و نه چنان بسته است که رای مردم کاملاً بی اثر باشد. انتخاباتی است کاملاً غیر دموکراتیک که در مواقعی نظیر دوم خرداد، مردم از طریق رای خود توانستند پوزه حریف قدر قدرت را به خاک بمالند. همین حد از امکان دخالت، اتخاذ سیاست در قبال آن را دشوار کرده و اتخاذ هر سیاستی را با تناقضاتی روبرو می کند. یعنی باید پذیرفت که هیچ کدام از رویکردها بی نقص نیست و شاخ و شانه کشیدن برای رویکردهای دیگر جایز نیست. هر سیاستی ضعف ها و قوت های خود را دارد. از اینرو اهمیت دارد در اتخاذ سیاست بدانیم که چه رویکردی با تناقض کمتر و جنبه های مثبت بیشتری روبروست.

در انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری در کلی ترین شکل سه رویکرد

قابل مشاهده است.

تحریم و روی برتافتن از صندوق ها، روی آوری به صندوق ها و رویکرد سوم که من بدان تمایل دارم، دادن رای سفید است.

تحریم- این رویکرد با توضیح غیردموکراتیک بودن انتخابات، تدارکچی دیدن رئیس جمهور و در غیاب یک کاندیدای دموکرات، شرکت در انتخابات را مشروعیت دادن به نظام و حفظ وضع موجود می داند. البته در میان طرفداران تحریم استدلال متفاوتی وجود دارد که در اینجا کوشیده ام متعادل ترین و قوی ترین استدلال آنها را بیان کنم.

سیاست عدم شرکت در این انتخابات، به رغم برخی استدلالات درست آن، نمی تواند پاسخگو باشد. برای اتخاذ سیاست، ما ناگزیریم توجه داشته باشیم که نتیجه سیاستمان اگر وضعیت مردم را در لحظه بهتر نمی کند، حداقل وضع آنان را خراب تر نکند. افزون بر این ما نیازمندیم که در اتخاذ سیاست، آینده و چشم انداز را هم مد نظر قرار دهیم. تنها در شرایطی که بدیل روشنی در چشم انداز مردم قابل رویت است مردم آماده اند تا از منافع لحظه ای شان بگذرند. اما در نبود یک بدیل امید بخش، مردم لحظه را از دست نمی دهند. در انتخابات دوره دهم جای یک بدیل دموکراتیک خالی است. اپوزیسیون آزادیخواه به هر دلیل، نتوانسته است سخنان مشترک خود را یک صدا کند. مردم هم، به خصوص در شهرهای بزرگ، که قبلا روی از صندوق ها برگردانده بودند، به نظر می رسد که تغییر مسیر داده اند. در این شرایط شرکت نکردن در انتخابات، نه تنها وضع موجود را برای چهار سال دیگر تثبیت می کند، بدتر اینکه چنین سیاستی به سود بدترین جناح جمهوری اسلامی تمام می شود و سکان اداره کشور به بی لیاقت ترین و مستبدترین جناح حکومت سپرده می شود. میدانیم اکثریت نزدیک به اتفاق نیرویی که در انتخابات شرکت نمی کند اصلاح طلبان و تحول خواهان جامعه اند. محافظه کاران راست حکومتی، نیرویشان همیشه پا به رکاب، آماده شرکت اند. روی گرفتن از صندوق ها، رای نسبی احمدی نژاد را بالا می برد. برای اجتناب از این وضع، هم باید طرفداران بایکوت صندوق ها به این شرایط توجه کنند و هم اصلاح طلبان، که بیش از همه در شیپور خطر احمدی نژاد می دمند، به سوی همراهی با خواسته های مردم بشتابند.

جریانات مدافع تحریم در مرحله نخست انتخابات، یعنی مرحله مداخله گری پیش از رای گیری، اهمیتی به دخالت و شرکت در مبارزه مردم نمی دهند. برای نمونه در همین انتخابات تنها نیروئی که نتوانست در عرصه مبارزه حضور فعالی پیدا کند و برنامه و مطالبات خود را به میان مردم ببرد، همین جریان بود که سیاست تحریم را به یک اصل

مقدس تبدیل کرده است. تناقض این دوستان در این است که حتی علیه آن هم نتوانستند به میدان آیند. ما در مخالفت، جز چند واکنش حاشیه ای منفعلانه، با حرکتی مواجه نبودیم. واقعیت این است که نه تنها مخالفت چندانی با آن نکردند، عموماً نیز شرمگیانانه و منفعلانه از مطالبات دفاع هم کردند.

رای به اصلاح طلبان- رویکرد دیگر اپوزیسیون تائید مشارکت و دفاع از رای دادن به یکی از دو کاندیدای اصلاح طلب است. عموم جریان‌ها و فعالان سیاسی که این رویکرد را مورد تأکید قرار می‌دهند بر آزاد نبودن انتخابات، خطر احمدی نژاد برای چهار سال آینده، وضعیت اقتصادی مردم، اوضاع بسته سیاسی، تخریب مدیریت کشور، ماجراجویی‌های جهانی و خطر محاصره اقتصادی و ... تأکید کرده و طرح برخی مطالبات مردم از جانب کاندیداها را نیز -هر چند ناکافی- مثبت ارزیابی می‌کنند.

می‌توان با این تأکیدات ناقص موافقت کرد، جز با نتیجه اش. نقص استدلال این است که طرح برخی خواسته‌های مردم از جانب دو کاندیدا از سوئی و خطر احمدی نژاد از سوی دیگر، دلیل بر شرکت و دفاع از دو کاندیدای اصلاح طلب، در نظر گرفته شده و کافی فرض شده است. طرح خواسته‌ها در بیانیه برخی کاندیداها، که به آنها تحمیل شده است، مثبت اما به هیچوجه کافی نیست. این کاندیداها در بالاترین رده حکومت در فلاکت اقتصادی و محیط بسته سیاسی مسئولیت داشته و در برخی سرکوب‌ها، اگر هم دست نداشته باشند، با آن مخالف نبوده‌اند. امروز هم، هنوز برخی حداقل‌ها را نمی‌پذیرند. نمی‌شود با پذیرش و دفاع از حکم حکومتی به ادعای تغییر در قانون اساسی باور کرد. نمی‌توان خاطره "امام عزیز" را گرامی داشت و گوی سبقت از رقبای این زمینه را بود، اما علیه سرکوب حرکت کرد. نمی‌شود امروز به رد صلاحیت کاندیداها اعتراض نکرد اما مخالف نظارت استصوابی بود. نمی‌توان از برنامه اتمی رژیم دفاع کرد و انتقاد را تنها متوجه لحن احمدی نژاد دانست و در عین حال به تغییری در مناسبات جهانی امیدوار بود. افزون بر تمام اینها برنامه‌ها و شعارهای این دو فقط در مقطع انتخابات طرح شده‌اند. حتی اگر بدون نقص باشند، قابل اعتماد نیستند.

یادمان هست که در انتخابات دور پیش، معین کاندیدای اصلاح طلبان بود. صلاحیت اش ابتدا تائید نشد. او که تا پیش از این، به حکم حکومتی نقد داشت، خود با پادر میانی رئیس مجلس محافظه کار و حکم حکومتی خامنه‌ای به صحنه بازگشت، بی هیچ کلامی. در جریان انتخابات، جبهه دموکراسی و حقوق بشر را در حرف بنیان نهاد. البته پس از انتخابات آن را به فراموشی سپرد. یادآوری این ماجرا،

آموزشی برای امروز دارد:

در دوره انتخابات فقط حرف کاندیداها نباید ملاک قرار گیرد. خصوصاً، سخنان ناگهانی آنها. هر کدام از این دو، به تنهایی سؤال برانگیزند. زمانی که هر دو همزمان شوند، شک برانگیز می شود. اینکه امروز فقط برنامه های کروی ملاک قرار گیرد و یا سخنان موسوی علم شود و چشم بر عملکرد آنها بسته بماند، بی توجه ماندن به تجربه حداقل دور پیش است. بدون شک، هر کدام از این کاندیداها با خواست مردم همراه شوند و آن را بیان کنند، نکوست. اما کافی نیست. آنها نیازمندند با نقد گفتار و کردار گذشته خود، هر آنجا که سخن متناقضی و یا عمل مغایری داشته اند، اعتماد آفرینی کنند و راهکار تحقق شعارها و برنامه ها را نیز بیان کنند. چنین شیوه و رفتاری مردم را امیدوار می کند که این برنامه ها مثل جبهه دموکراسی و حقوق بشر آقای معین باد هوا نمی شود.

نکته دیگر این است که توجه کنیم انتخابات قرار است هر چهار سال یکبار برگزار شود. مهم است که رای ما در بهبود وضع مردم موثر افتد. اگر شرایط زندگی آنها را نمی توان بهتر کرد، حداقل کمتر خراب شود. افزون براین، آنچه که اهمیت بیشتری دارد در هر دوره ما باید به سوی انتخابات آزاد پیش رویم و چشم انداز امیدوار کننده تری در مقابلمان گشوده شود. درجا زدن میان بد و بدتر و تنها لحظه را دیدن، ممکن است به خراب کردن آینده هم بیانجامد. انتخاب بین دو گزینه بد و بدتر اگر راهنمای همیشگی شود، جز سقوط به اعماق نتیجه ای در بر نخواهد داشت. این روش توقع جامعه را پائین می آورد.

نکته مثبت این رویکرد، جلوگیری از به قدرت رسیدن مجدد احمدی نژاد است. اما برای کنار زدن احمدی نژاد چرا فقط مردم کوتاه بیایند. اگر خطر تا این حد جدی است، اصلاح طلبان باید برای کشاندن مردم به پای صندوق ها مایه بگذارند و منافع و خواسته های جنبش های اجتماعی و مدنی را بیشتر مورد تاکید قرار دهند و از سوی دیگر با ارائه راهکارهای اجرائی، مردمی را که اعتماد از دست داده اند، به تغییر امیدوار کنند.

رای سفید- سومین رویکرد که من به آن تمایل دارم، رفتن پای صندوق ها و دادن رای سفید به کاندیداهاست. می دانیم که خطر صعود احمدی نژاد به کمک سپاه و بسیج و شورای نگهبان و با حمایت کامل خامنه ای، در دور اول وجود دارد. با شرکت و دادن رای سفید در دور اول، ما می توانیم سقف رای 50 در صد احمدی نژاد را بالا ببریم. چون 50 در صد آرای شرکت کنندگان (آرای مایه خورده) طبق قانون مبنی قرار می گیرد.

این رویکرد هم ایستادگی در برابر ولی فقیه و زدن نماینده اش احمدی نژاد را در خود دارد. و هم به کاندیداهائی که هنوز حداقل ها را نپذیرفته و سیاست اجرائی اعتماد برانگیزی را اعلام نکرده اند، چک سفید نمی دهد. این رویکرد، در مبارزه با احمدی نژاد و کنار زدن او، یاری دهنده است، اما در ناتوانی و مماشات اصلاح طلبان شراکت ندارد.

برنامه هر دو کاندیدا و سیاست اجرائی آنها ناکارآمد است. خصوصا نتیجه خرابکاری های سیاست احمدی نژاد که با پشتیبانی رهبر جمهوری اسلامی پیش رفته است، به تدریج و در سال آینده بیشتر آشکار می شود. برنامه و شیوه کار هیچکدام از این دو نمی تواند پاسخگوی بحرانی باشد که در چهار سال آتی جامعه را محاصره خواهد کرد. در چنین شرایطی رفتن تمام قد پشت این کاندیداها به شکل گیری بدیل آزادیخواهی آسیب می زند.

امروز زدن احمدی نژاد به عنوان نماینده رهبر جمهوری اسلامی برای بالا رفتن روحیه جنبش های مردمی از اهمیت زیادی برخوردار است. کنار زدن احمدی نژاد اگر با توهم به کاندیداهای اصلاح طلب همراه نشود و مردم با آگاهی به ناتوانی این دو، به صندوق ها روی آورند، به تقویت روحیه مردم می انجامد و انرژی مثبتی که از شکست نماینده راست افراطی بدست می آید، می تواند برای فتح سنگرهای جدید و پیش گیری از سقوط کشور به کار آید. امروز مردم برای پیشروی به پیروزی نیاز دارند. اپوزیسیون ترقی خواه اگر همراهی نمی کند، خطاست سدی در برابر این حرکت بسازد. از سوی دیگر، می دانیم شکست احمدی نژاد بدون شرکت وسیع مردم ناممکن است. و شرکت وسیع مردم و خصوصا نیروهائی که روی از انتخابات برتافته بودند، نیازمند حضور کاندیدائی است که بتواند با استبداد و یکه تازی ولایت فقیه درافتد. مماشات با کانون اصلی فساد به یاس و انفعال دامن می زند و در خدمت شکست احمدی نژاد نخواهد بود.

کاندیداهای موجود هم به لحاظ برنامه و هم از زاویه چگونگی اجرای برنامه، تا کنون نتوانستند اعتماد مردم را جلب نمایند. آزادی انتخابات بدون تاکید بر حداقل سه مولفه اصلی آن یعنی دفاع از آزادی زندانیان سیاسی، دفاع از بازگشت کلیه مهاجران سیاسی و پذیرش فعالیت سیاسی آنان و لغو نظارت استصوابی، شعاری کلی است که علی خامنه ای هم از مدعیان آن است.

به لحاظ اجرائی هم ضروری است کاندیداها روشن کنند که با حکم حکومتی و کارشکنی های ارگان های دستگاه رهبری، چگونه برخورد می کنند.

اینها حداقل هائی است که اگر کاندیداها نخواهند بدان پاسخ روشن

دهند، طبیعی است که تنها جاذبه نفرت از احمدی نژاد و دستگاه ولایت فقیه، انگیزه ای برای مشارکت مردم ایجاد نمی کند. اما اشکال این رویکرد در این است که با شرکت در انتخابات، حکومت می کوشد برای خود اعتباری کسب کند. من آگاهم که رویکرد شرکت و دادن رای چنین وضعی دارد. اما ما می توانیم این ضعف را با تبلیغات و توضیح وضع متناقض ایران، کم اثر کنیم. اهمیت دارد برای مردم ایران و برای نهادها و افکار عمومی دنیا توضیح دهیم که دلیل شرکت ما و بخش زیادی از مردم چیست. بگوئیم شرکت ما برای حمایت نیست. برای مبارزه با خودکامگی رژیم است. بگوئیم این حکومت پایگاه مردمی ندارد. توضیح دهیم که مشروعیت یک حکومت از طریق رای به حکومت در یک رفراندوم کسب می شود نه اینکه شرکت در انتخابات و دادن رای به کسانی که به شکلی نغمه مخالف می سرایند. بگوئیم ترس حکومت از رفراندوم به خاطر نداشتن پایگاه مردمی است. توضیح دهیم تن ندادن به انتخابات آزاد هم به همین دلیل است و اساسا اگر حکومت مردم را داشت، دلیلی برای این همه واهمه وجود نداشت. اینها را باید وسیعا تبلیغ کرد و حکومت را نگذشت عوام فریبی کند. اما مشکل ما در واقع حکومت نیست. اپوزیسیون آزادی خواه است. درد این است که خود ما به جای حکومت، به جان خود می افتیم، و به جای توضیح این واقعیات و افشای عوام فریبی های حکومت، بیشتر از خود حکومت، این گونه شرکت کردن ها را به مشروعیت نظام وصل می کنیم. ما به جای جمع کردن انرژی ناچیزمان و ایجاد کانونی پرانرژی علیه این همه بیداد، توانمان را صرف پیچیدن به دست پای یکدیگر می کنیم. آیا از این روش می توان فاصله گرفت؟

(1) تحریم و عدم شرکت، در جنبش ما تا کنون تعریف نشده است و یا تعریف مشترکی روی آن وجود ندارد. به رغم این که این دو واژه تفاوت دارند اما به دلیل نبود درکی مشترک من تا کنون آنها را مترادف به کار گرفته ام.

تحریم واژه ایست عربی، با بار ایدئولوژیک اسلامی. به نظر می رسد از مقطع جنبش تنباکو و پس از حرام کردن آن توسط میرزای شیرازی، این واژه که هم ریشه با واژه حرام است، وارد فرهنگ سیاسی ما شده است. کسانی که به انتخابات نه سیاسی، که ایدئولوژیک نگاه می کنند - یعنی هم شرکت کنندگان دائمی و هم تحریم کنندگان همیشگی- از این واژه آگاهانه و یا ناآگاهانه با چنین درکی استفاده می کنند. در حالیکه شرکت نکردن واژه ایست سیاسی و کسانی که با موضوع انتخابات سیاسی برخورد می کنند مناسب تر است از این واژه بهره گیرند.

“انتخابات ” دهمین دوره ریاست جمهوری “ولایت مطلقه فقیه”

نماد بارزی از تبعیض شدید در ایران
گرایش ضد تبعیض – جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران

جامعه ایران بشدت از تبعیض و نابرابری رنج می برد و از مناسبات
اجتماعی ناعادلانه ای که در طی 30 سال پس از انقلاب نزع گرفته ،
بختکی بر سر آن گشته ، بشدت ناراضی است.

این واقعیت حتی از زبان مسئولان اصلی جمهوری اسلامی مرتب بیان می
شود و در این روزهای قبل از “انتخاب” رئیس جمهور “نظام مطلقه
فقیه” بر شدت این گفتمان افزوده شده است.

برای برون رفت از این وضعیت نابسامان و نامطلوب از هر طرف راه
کارهایی پیشنهاد می گردد. از سوئی دستگاه های تبلیغاتی رژیم و در
راس آنها خود “ولی مطلق العنان فقیه” مردم را دعوت می کنند که در
“انتخابات” شرکت کنند و رای خود را به سود یکی از چهار نامزد “
انتخاب شده” از سوی شورای نگهبان نظام به صندوق بریزند. تاکید
“ولی” بر روی رای به “اصلاح” است. این “انتخاب اصلح” از سوی کسانی
نیز مطرح می شود که شرکت در “انتخابات” را یک “تاکتیک” برای شکست
حزب پادگانی و یا یکی از گروه بندی های افراطی رژیم بسود گروه
بندی دیگر معتقد و ملتزم به “ولایت” ، بقصد “کمی بهتر شدن” وضعیت
سیاسی – اجتماعی می دانند.

در مقابل، طیف بسیار گسترده ای از مردم، فعالان نهاد های مدنی ،
احزاب و سازمان های سیاسی بر این باور هستند که ساختار نظام بر
بنیان تبعیض بنا شده است و لاجرم تبعیض و نابرابری ثمره و زائیده
آن است و خیمه قانون گریزی و برتری طلبی و ظلم محوری بر “عمود
خیمه نظام ” تکیه دارد و با درماندگی زیر این خیمه سیاه، خورشید
عدالت را نمی توان دید و می بایست که خود را از زیر آن بیرون
کشید.

خود این “انتخابات” نماد بارز تبعیض در جمهوری اسلامی است و صرف
نظر از این که چه کسی برنده این “تبعیض گرایی” باشد، فساد ، بی
عدالتی ، پایمال شدن حقوق انسانی و شهروندی و سرکوب آزادی ها ،
آشکار و یا در نهان روز به روز پهن و ژرفای بیشتری خواهد یافت.

از هر تبعیض، تبعیضی دیگر برمی خیزد! نتیجه "انتخاباتی" که مجری آن وزارت کشور دولت جزم گرا و افراطی احمدی نژاد باشد و ناظر آن شورای نگهبان تحت الامر "ولی مطلق العنان فقیه" و نامزدهای "صالح" آن در 30 سال گذشته عوامل سرکوب و جنگ و اعدام و رکود و تورم و بیکاری و ... باشند، چگونه می توان انتظار ریشه کن کردن تبعیض عنان گسیخته جامعه را داشت و یا حتی تخفیف آن؟

آیا کسی که از یک انتخابات سراسر تبعیض آمیز، پیروز بیرون آمده باشد، می تواند با تبعیض مبارزه کند؟ در این "انتخابات" همه چیز بوی نامطبوع "اراده" ای برتر می دهد که می خواهد خود را بر مردم تحمیل کند. تبعیض "قانونی" که بر فراز این "انتخابات" است، اختیارات نامحدودی است که قانون اساسی جمهوری اسلامی در اختیار "ولی مطلق العنان فقیه" که با رای مستقیم مردم انتخاب نمی شود، قرار داده است و بی اختیاری قانونی ریاست جمهوری است. "فرماندهی کل نیروهای مسلح"، "تعیین سیاست های راهبردی نظام"، "سیاست خارجی"، "کنترل رسانه های ملی"، "کنترل صدها بنگاه اقتصادی"، "کنترل نیروهای امنیتی و گروه های سیاه فشار"، "کنترل حوزه های فرهنگی و مذهبی از طریق دفاتر نمایندگی رهبری" و ... نیز "برگرفتن شمشیر" (حکم حکومتی)

بر سر رئیس جمهور و کابینه او، همه از اختیارات "ولایت مطلقه فقیه" است. بی جهت نیست که روسای جمهوری خود را یک "تدارکچی" و یا "نوکر" می نامند.

"انتخابات" در نظام جمهوری اسلامی به معنی رفع این تبعیض و بر نشاندن اراده مردم بر کرسی ریاست جمهوری نیست، بل صحنه گذاشتن بر این تبعیض و پذیرش تفویض اختیار و اراده مردم به فردی غیر منتخب است.

در جمهوری اسلامی عدم برابری شهروندان کشور در داشتن حق مساوی برای انتخاب شدن امری کاملاً "عادی" است. شهروندان تنها باید پای صندوق ها حاضر شوند و به یکی از نامزدها "رای" دهند. حتی به همین رای محدود و محصور هم احترام گذاشته نمی شود و هرگونه "سیانت مستقلی" از همین آرا، از سوی وزارت کشور و شورای نگهبان رژیم "غیر قانونی" اعلام گردیده است.

در ایران، تبعیض در مورد کاندیداتوری زنان، مسلمانان غیر شیعه و یا غیر معتقد و غیر ملتزم به "ولایت مطلقه فقیه"، هموطنان غیر مسلمان و یا غیر مذهبی، فعالان و هواداران احزاب و سازمان های مخالف "ولایت مطلقه"، معتقدان به لزوم تغییر و اصلاح قانون اساسی،

حتی تبعیض در مورد معتقدان به "ولایت فقیه" و قانون اساسی که "خودی" نیستند و نیز حتی تبعیض در مورد استفاده کردن از امکانات دولتی، ملی و نظامی در میان "نامزد های اعلام شده"، پرده پوشی نمی شود.

پیآمد این "انتخابات" که بنیانش بر تبعیض و بیداد است، صرف نظر از چهره پیروز آن، بجز تشدید درگیری های باند های مافیایی حاکم نخواهد بود و هیچ تعدیلی در بی عدالتی ها و ظلم و جور ها و چپاول بیشتر ثروت ملی ببار نخواهد آمد.

امید واهی به مردم دادن و آنها را به حمایت از یکی از نامزدهای انتخاباتی فرا خواندن و بزیر خیمه نظام کشاندن، تنها جبهه استبداد و نابرابری را تقویت کردن و جبهه دموکراسی و عدالت را تضعیف ساختن است.

اعتراض عمومی به نابرابری ها، تقویت صدا های حق طلبانه، نقد عمیق و بی تزلزل نظام تبعیض گرا و سیاست های بغایت نادرست "ولایت مطلقه فقیه"، تشکیل و تقویت تشکل های سیاسی و صنفی مدافع حقوق برابر مردم در زمینه های گوناگون، ارائه و تبلیغ برنامه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر پایه منافع ملی و مردمی، پشتیبانی از مبارزان و فعالان دستگیر شده توسط ارگان های سرکوبگر نظام، گسترش فرهنگ نقد، تبعیض ستیزی، عدالت محوری و آزاد اندیشی، شکستن دیوارهای سانسور و افشای دستگاه های فاسد، چپاولگر و سرکوبگر نظام، زدن داغ ننگ بر پیشانی "دیکتاتور" و عوامل جنایتکارش و ... مبارزات واقعی و روزمره و جاری هستند که می توانند دستآوردهائی ببار آورند و بطور عینی ارتجاع حاکم را تا تسلیم نهائی به عقب بنشانند.

خرداد ماه 1388 خورشیدی

من رای میدهم اما...

شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۸

محمد ملکی

6 ماه پیش زمانی که بار دیگر هیزم به تنور انتخابات ریاست جمهوری

می ریختند تا آن را گرم کنند، در مقاله ای با عنوان "خیمه شب بازی تکراری" نوشته بودم:

"آیا 30 سال برای فراگیری يك تجربه کافی نیست؟ درست است که می گویند ایرانی ها حافظه تاریخی ضعیفی دارند، اما ملتی که با تاریخ و در تاریخ 30 ساله رژیم ولایی زیسته و با گوشت و پوست آنرا لمس کرده و می‌کند آیا باز هم فریب خواهد خورد و آیا دگربار عروسک این خیمه شب بازی که هزارگاهی تکرار می گردد، خواهد شد؟ باور ندارم.

اکثریت مردم ایران آگاه و هشیارند و انتخاب های اخیر انجام شده، شاهد این مدعاست. چرا حاکمیت مجبور می شود انتخابات را با انواع فریبکاریها و تقلب برگزار کند، تا آنجا که برای کشاندن مردم به پای صندوقها، فتوا بر وجوب شرکت آنها صادر کند و با ایجاد ترس و وحشت جمعی را وادار به اینکار نماید؟"

در آن یادداشت نوشتم با گرم شدن تنور انتخابات، بار دیگر موجودات زمستان خواب با احساس گرما از خواب زمستانی بیدار میشوند و به امید در دست گرفتن مجدد قدرت و پوشیدن لباس وزارت و وکالت و سفارت و... به وول وول می افتند؛ بی آنکه به روی خود بیاورند در تمام این 30 سال آنها صاحبان قدرت و اداره کنندگان مملکت بودند.

گفته بودم که در نظام ولائی انتخابات یک خیمه شب بازی است. حال برای آگاهی بیشتر نسل جوان که زیاد با این نمایش آشنا نیست، لازم است توضیح دهم که در این بازی، خیمه شب باز در پشت صحنه خود را پنهان میکند و تعدادی عروسک را با نخ که به انگشتهای خود بسته است آنگونه که میخواهد به حرکت درمی آورد. با صدای خود حرفهائی را در دهان عروسک ها میگذارد تا هرچه او میخواهد آنها بگویند و با اراده ی کسی که پشت صحنه است بالا و پائین بپرند و برقصند. البته که این بازی بیشتر میتواند "بچه ها" را سرگرم کند.

هموطنان؛

در این دوره انتخابات نمایشنامه ای بسیار خنده دار تر و سرگرم کننده تر به روی صحنه آمده است. گاهی حرفها و شعارهائی به گوش میرسد که بیننده و شنونده چنین می پندارد که همه چیز عوض شده و بازی کنندگان، بازیگرانی دگرند و برای نخستین بار به روی صحنه آمده اند. فکر میکنم بسیاری از خوانندگان این نبشته، کروبوی واحمدی نژاد را تا حدی میشناسند اما سبز علی(محسن) رضائی و میرحسین موسوی را کمتر. مطمئن باشید اینها همه سر و ته یک کرباسند و همه بنیاد گرایانی هستند دست پرورده ی بنیادگرای بزرگ.

چون عروسک های خیمه شب بازی نقش و لباس عوض میکنند تا تماشاچی را فریب دهند.

اینها همان طور که خود اذعان دارند، یک هدف را تعقیب میکنند و آنهم حفظ نظام ولایی و به صحنه نمایش کشاندن تماشاچیان بیشتر تا فردا بگویند نمایش ما بسیار جالب بود و توانست مشتری های زیاد جذب کند.

پیش از این در مورد سردسته اصلاحاتی ها، "خاتمی"، مطالبی نوشته ام. حال میخواهم از دو چهره ای بگویم که این بار وارد بازی شده اند؛ از موسوی و رضایی. اینان چنان با قیافه ای حق به جانب به صحنه آمده اند که تو گویی در آن همه کشتار، چه در جبهه های جنگ، چه در زندان ها و چه در جای جای ایران و جهان نقشی نداشته اند و در این همه فقر و فحشا و دزدی و رشوه خواری که جامعه را به این روز انداخته است نه کوچکترین دخالتی داشته اند و نه در این 30 سال مسئولیتی تقبل کرده اند.

باید از آقای موسوی پرسید مگر شما از 57 تا 60 عضو مرکزی حزب جمهوری اسلامی که تمام امور مملکت را در دست گرفت و با همکاری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هر کاری خواستند کردند، نبودید؟ مگر شما سالها سردبیری روزنامه ارگان حزب (روزنامه جمهوری اسلامی) را بر عهده نداشتید؟ مگر همین روزنامه بزرگترین مشوق چماقداری و قلع و قمع دگر اندیشان و تشویق حزب الهی ها برای حمله به اجتماعات مردم و منتقدین نبود؟ مگر روزنامه ای که شما سردبیر آن بودید زمانی که اعدام ها در زندانها شروع شد برای ایجاد رعب و وحشت هر روز نام تعدادی از آنها را منتشر نمیکرد؟

مگر در کابینه آقای مهدوی کنی (11/6/60) شما وزارت امور خارجه را به عهده نداشتید؟ مگر از روز 7 آبان سال 60 تا بازنگری قانون اساسی و حذف سمت نخست وزیری در مقام رئیس قوه مجریه کشور نبودید؟ شنیدم در یکی از دانشگاه ها در جواب دانشجویی که نظرتان را در مورد جنایات دهه شصت و کشتار هزاران نفر و از جمله دانشجویان در زندان ها پرسیده بود گفته اید: "من در امور مربوط به قوه قضائیه دخالت نمیکردم."

مگر جنابعالی و طایف نخست وزیر را در قانون اساسی نخوانده بودید؟ از جمله ماده یکصد و سی و چهارم را که میگوید:

"ریاست هیات وزیران با نخست وزیر است که بر کار وزیران نظارت دارد و با اتخاذ تدابیر لازم به هماهنگ ساختن تصمیم های دولت میپردازد و با همکاری وزیران برنامه و خطی مشی دولت را تعیین و قوانین را اجرا میکند. نخست وزیر در برابر مجلس مسئول اقدامات هیات وزیران است."

مگر وزیر اطلاعات یکی از وزرای دولت شما نبود که باید در کار او دخالت میکردید؟ مگر تمام کارهای امنیتی کشور زیر نظر شورای عالی دفاع ملی که نخست وزیر یکی از 7 عضو آن است صورت نمیگرفت؟ چطور میشود شما از آنهمه جنایت ها بی خبر باشید؟

نه آقای موسوی. میندارید که در شهر کور و کرها و بیخردان زندگی میکنید. شما با همه آن جنایت ها و کشتارها و شکنجه ها موافق بودید، آنها را تایید میکردید و هیچ عذاب وجدانی هم نمیگرفتید. حال و آینده هم در برابر چنین اعمالی نخواهید ایستاد.

بیهوده خود را زرنگ و مردم را بی شعور میندارید. شما و دیگر همدستانان که امروز لاف اصلاح طلبی می زنید، در جنایات دهه شصت بارها گفته اید ما اطاعت از مرادمان میکردیم و این کارها اقتضای آن زمان بود و ما هیچکاره بودیم. چه تضمینی وجود دارد که چند سال دیگر همانگونه که خاتمی گفت، نگوئید من یک تدارکاتچی بودم؟ شما نه در آن ده سال و نه در آن بیست سالی که در خواب زمستانی بودید، هرگز به جنایاتی که در دهه اول انقلاب در زمان رهبری آقای خمینی و نخست وزیری شما روی داد اشاره نکردید.

میگویند شما نقاشی میکردید، مگر نه این است که یک هنرمند، یک نقاش، یک موسیقی دان، یک شاعر در کار هنری اندیشه های درونی خود را منعکس میکند؟ آیا شما که شاهد بسیاری از وقایع جنگ 8 ساله، شکنجه ها و کشتارهای دهه شصت از جمله جنایت بی نظیر کشتار هزاران زندانی در سال 67 بوده اید، یک تابلو کشیده اید که کبوتری سپید با بالهای خونین افتاده بر کف قفس نشان دهد؟ آیا یک تابلو از اعدام های دسته جمعی در زمان صدارت خود کشیده اید؟ آیا یک تابلو که وضع زندگی میلیون ها آواره جنگ باشد را قلمی کرده اید؟ آیا یک بار اعلام کرده اید به چه دلیل پس از فتح خرمشهر و عقب نشینی عراق سالها جنگ را ادامه دادید که موجب مرگ و معلول شدن صدها هزار نفر و صدها میلیارد دلار خسارت مالی گردید؟

جنابعالی به عنوان نخست وزیر و آقای رضایی به نام فرمانده کل سپاه باید جوابگوی ملت، خانواده شهدا، هزاران معلول جنگی، موجی و شیمیایی شده ها باشید. مگر می شود با یک جمله " ما دستورات آقای خمینی را اجرا کرده ایم" از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرد؟ 20 سال است که از پیروزی در جنگ سخن میگوئید ولی یکبار نگفتید اگر پیروز شدید پس آقای خمینی چرا جام زهر را سر کشید؟ مگر برای پیروزی زهر میخورند؟

آقای رضایی که خود را کاندیدای ریاست جمهوری کرده باید به مردم توضیح دهد که چرا و به دستور چه کسی وارد خاک عراق شدند تا جنگ ادامه یابد و آنهمه خسارت بر مردم ایران تحمیل گردد و هزاران

سوال بی جواب دیگر.

آقایان کروبی، موسوی، رضایی و احمدی نژاد باید نقش خود را در نابسامانی های فعلی روشن کنند و توضیح دهند اگر آنها و همکاران اصلاحاتی و اصولگرایشان (که آبشخور هر دو جناح بنیاد گرایی است) موجب وضع فعلی جامعه نیستند، پس چه کسی مسئول است؟ ولی فقیه؟ حکومت دینی؟ قانون اساسی؟ قدرت مافوق قانون سپاه؟ بسیج؟ اول بگویید چه عاملی باعث این وضع شده، بعد از مردم تقاضای رای کنید. من با توجه به شناختی که نسبت به یک یک کاندیداها دارم اعلام میکنم کارکرد شما در آینده اگر بدتر از گذشته نباشد، بهتر نیز نخواهد بود چرا که نظام ولایی همه ی حرفها و وعده هایش پیش از انتخابات جز شعار های توخالی چیز دیگری نیست. مردم باید انتخابات را تبدیل به یک نظرخواهی در مورد آینده نظام کنند.

به نام یک ایرانی پس از 60 سال مبارزه برای آزادی و برابری اعلام میکنم من رای میدهم، اما نه برای نشان دادن کسی بر روی صندلی ریاست جمهوری. من رای میدهم تا یک یک شما و همدستانان را که وطنم را به این روز انداخته اید روی صندلی دادگاه رسیدگی به جنایت علیه بشریت بنشانند تا جوابگوی مردم ایران و جهان باشید.

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان

هزار باده ناخورده در رگ تاک است

والسلام

پا نوشت

1- "خیمه شب بازی تکراری"، پنجشنبه، 14 آذر 1387

2- گوشه ای از نامه 29 بهمن 67 کروبی به آیت الله منتظری:

"شما همیشه در برخورد با مسئولان و مقامات قضایی از عفو زندانیان گروهکی سخن میگویید و آزادی آنان را میخواهید. با وجود آن که بارها برای شما ثابت شده است که بسیاری از آنان به سبب اصرار و پافشاری شما مورد عفو قرار گرفتند و آزاد شدند و با شناسایی بیشتر از پاسداران و بسیجیان دست به آدمکشی و ترور زده و خون عزیزان ما را ریختند. لیکن هرگز این گونه رویدادها در موضع شما در پشتیبانی از زندانیان گروهکی تغییری پدید نیاورده است".

خاطرات آیت الله منتظری، پیوست شماره ۱۶۷، ج ۲، ص ۱۲۵۲

3- همو بود که در واکنش به طرح مهندس بازرگان برای آزادی انتخابات گفت: "این شعارها باعث تضعیف جبهه ها و رزمندگان میدانم، بنده از این همه پرویی متعجبم." (در تکاپوی آزادی، جلد ۲،

صفحه 466)

4- همگام با روزنامه جمهوری اسلامی، روزنامه های رسمی کشور چون اطلاعات و کیهان به بازتاب احکام اعدام زندانیان سیاسی میپرداختند. به عنوان نمونه: "به حکم دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، دیشب در محوطه زندان اوین 81 نفر به جرم فعالیت های ضد اسلامی تیر باران شدند." (کیهان، 29 شهریور 60) "سحرگاه امروز در زندان اوین 61 نفر از اعضا و هواداران سازمان منافقین اعدام شدند." (کیهان، 13 مهر 60) "به حکم دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، سحرگاه دیروز در اوین 36 تن از اعضا و هواداران گروهکها تیرباران شدند." (کیهان، 5 آذر 60)

5- وزیر اطلاعات میرحسین موسوی در طول 8 سال نخست وزیری محمد محمدی ری شهری بود.

6- آیت الله منتظری در بخشی از خاطرات خود خطاب به آقای خمینی وزارت اطلاعات زمان آقای موسوی را اینگونه به تصویر میکشد: " شنیده شد فرموده اید فلانی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض کرده است. البته حضرتعالی را شاه فرض نمی کنم ولی جنایات اطلاعات شما و زندانهای شما روی شاه و ساواک را سفید کرده است. من این جمله را با اطلاع دقیق می گویم." خاطرات آیت الله منتظری، بخش پیوست ها، پیوست 150، ج2، ص 1213

7- روزنامه ایران، 24 آذر 83

8- میرحسین موسوی در مقام نخست وزیری در واکنش به قطعنامه 514 سازمان ملل درباره آتش بس، 2 روز بعد از آغاز تجاوز ایران به خاک عراق: اگر شورای امنیت 10 قطع نامه دیگر هم صادر کند، ما نمی توانیم از حقوق حقه خود دست برداریم. (کیهان، 23 / 4 / 61)

<http://www.roozonline.com>